گزارشی از سفر نمادین با موتورسیکلت در ایران

زمین جای درخت است، نه مین

| بابک مهدیزاده |

دی‌ماه سال ۹۲ بود؛ یازدهم دی ماه. تنگه رتیل. تنگه‌ای در بیابان لوت. بیابانی که محل دفن یکی از فعالان محیط‌زیست کشور شد؛ سید امیر طالبی. امیر از سال ۸۷ به همراه دوستانش مدام به این مکان می‌رفت برای تحقیق و عکسبرداری. این را یکی از دوستانش می‌گوید؛ سیدمهدی حسینی. همو که همراهش بود در آن روز شوم. گروهی از تهران می‌آیند تا از رتیل‌های معروف تنگه رتیل و از بیابان و کویر عکس بگیرند و امیر هم راهنمایشان می‌شود. اما حادثه خبر نمی‌کند و مین نادیده ماشین حامل او را به هوا می‌فرستد و آن روز می‌شود پایان عمر این فعال جوان محیط زیستی. پایان عمر شاید، اما پایان فکر، خیر. این را هم دوستش سیدمهدی حسینی می‌گوید. همو که این بار برای نگهداشت یاد و خاطره و فریاد صدای رفیقش، موتورسیکلتش را زین کرد و کوله‌اش را بار زد به دل جاده.

اردیبهشت سال ۹۳ بود که سید مهدی حسینی، کوهنورد، کویرنورد و فعال محیط‌زیست بار سفر بست تا دور ایران را بگردد و از سرنوشت امیر بگوید و ده‌ها امیر دیگری که به این سرنوشت تلخ دچار شدند و مین، این سلاح دوران جنگ، نوار زندگی شان را در دوران صلح قطع کرد و همچنان هم می‌کند. حسینی، سفرش را از پایتخت ایران شروع کرد. تنها با یک موتور سیکلت. از آن‌جا به قم رفت بعد استان مرکزی و بعد هم به کردستان و آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی و اردبیل. به گیلان که رسید به سراغش رفتم تا از هدفش بگوید و از شعاری که بر پرده‌ای نوشته و در هر شهر و دهی که می‌رود به دستان دیگران می‌دهد و عکس می‌گیرد و در سایتش «هزاری» می‌گذارد. او اکنون در مازندران است و قرار است سفرش را تا گلستان و خراسان شمالی و خراسان رضوی ادامه دهد و درنهایت در خراسان جنوبی و شهر زادگاهشان بیرجند به پایان برساند. او هدفش از این سفر عجیب را اینگونه توضیح می‌دهد: «دلیل اصلی‌اش تلفات گسترده‌ای بود که مین در شرق کشور می‌گرفت. باید مسئولان و مردم را نسبت به این خطر آگاه می‌کردم. خطری که همواره در کمین مردم ماست. نه تنها امیر که در روز دوم عید امسال هم ماشین دیگری روی مین رفت و یکی دیگر از دوستانمان را با خودش برد. اتفاقات از این دست بسیار زیاد است و باید مسئولان را نسبت به این معضل آگاه کرد.»

از او می‌پرسم چرا مسأله مین را به محیط‌زیست گره زده است و او اینگونه پاسخ می‌دهد: «سیدامیر طالبی یک محقق محیط‌زیست بود. کسی بود که سال‌ها عمرش را برای حفاظت از محیط‌زیست کشور گذاشته بود. به همین دلیل این سفر را گره زدم به مسائل زیست محیطی که آقا، زمین جای درخت است و نه مین. درخواست من این است که مناطق مین‌گذاری‌شده پاکسازی شود و همچنین از خانواده قربانیان هم حمایت شود. سال‌ها بود که غرب کشور درگیر معضل مین بود اما الان شرق کشور هم درگیرش شده است. خیلی‌ها بر اثر مین مرده‌اند و امیر هم یکی از آنها که الان صدایشان شده است. امیر عزیز آن زمان که فعالیت زیست‌محیطی می‌کرد صدایش شنیده نمی‌شد حال که از جمع ما رفته وظیفه خودم دانستم که فریادهایش را به گوش همه برسانم. خیلی‌ها مثل امیر هستند که حرفی برای گفتن دارند اما گوشی برای شنیدن پیدا نمی‌کنند و این سفر من براساس این ایده است که این آدم‌ها را در طول سفر پیدا کنم و حرفشان را به گوش مسئولان برسانم.»

حسینی می‌افزاید: «متاسفانه خیلی از شهروندان ما نمی‌دانند که کشور هنوز درگیر معضل مین است و همچنان داریم تلفات می‌دهیم. آن هم بعد از گذشت سی‌سال از جنگ. جنگی که در غرب کشور بود و وجود مین عادی بود اما در شرق کشور نمی‌دانم چرا این همه مین وجود دارد. در شرق کشور نه سی‌سال پیش جنگ بود و نه امروزه. من نمی‌دانم چرا باید در شرق کشور این همه مین وجود داشته باشد و این همه تلفات بدهد. مخصوصا در دوره زمانه‌ای که دستگاه‌های هشداردهنده به بازار آمده‌اند و در ماشین‌ها نصب می‌شوند و به راننده وقتی به مین نزدیک می‌شود هشدار می‌دهد.»

از او درباره همکاری مسئولان استان‌ها می‌پرسم و این که چه اندازه کمک حالش بوده‌اند و او می‌گوید: «همکاری مسئولان در مجموع خوب بود. نامه‌نگاری‌ها انجام شد و در این خصوص وزارت کشور و استانداری‌ها و سازمان محیط‌زیست و میراث و گردشگری همکاری لازم را داشتند.»

اما برخوردهایی هم بوده است که خاطر این کوهنورد و فعال محیط‌زیست را آزرده است. او به یکی از این موارد اشاره می‌کند: «اکثر مسئولان و مقامات شهری و استانی با من در این سفر همکاری داشتند اما یکی دو مورد بود که از برخوردها خیلی خیلی دلگیر شدم. یکی از آنها شهرستان خداآفرین بود در منطقه خمارلو در ۵ کیلومتری این شهرستان در استان آذربایجان شرقی. من به‌رغم تمام نامه‌نگاری‌ها و مجوزهایی که از وزارت کشور، استانداری، سازمان گردشگری، سازمان محیط‌زیست، انجمن کوهنوردی داشتم اما در این شهرستان بعضی از مسئولانش برخورد نامناسبی با من داشتند. البته بگویم که من با کنجکاوی و سوال و پاسخ از سوی مامورین و مقامات مشکلی ندارم و این نوع رفتار را وظیفه آنها می‌دانم اما حرفم این است که همین سوال و جواب‌ها می‌تواند با ادب و احترام همراه شود. سوال من از این دوستان این است که چرا به من بی‌احترامی و بی‌ادبی کردند. چرا از من یک لیوان آب را هم دریغ کردند. وسط بیابان انگار یک جنایتکار گرفته بودند و حتی فرصت دفاع کردن و توضیح دادن هم به من نمی‌دادند. بعد هم می‌گفتند من فلان مقام استانم و فلان کسم. حرف من این است که هر مقامی که داری جای احترام دارد اما دلیل نمی‌شود که فراتر از قانون و به دور از ادب با یک نفر برخورد کنی. اگر مقام بالایی در نظام جمهوری اسلامی داری که باید بیشتر روی حفظ کرامت انسانی یک شهروند مسلمان این مملکت حساس باشی. برخورد توهین‌آمیز این آقایان درحالی بود که از همان لحظه اول تمام نامه‌های مرتبط را هم به ایشان نشان داده بودم. از نامه وزارت کشور و استانداری گرفته تا مجوز عکسبرداری که از سازمان میراث فرهنگی و گردشگری همان استان آذربایجان‌شرقی گرفته بودم. من نمی‌گویم از من سوال نکنند و حتی به نامه‌ها و مجوزها شک کنند که مبادا جعلی باشد چون می‌دانم که این جزو وظایفشان است و باید هم این کار را بکنند اما انتظار دارم که درنهایت احترام با من رفتار کنند. نه با من که با هر شهروند دیگری باید کرامتش حفظ شود و به شخصیتش توهین نشود. بارها به مسئولین نیروی انتظامی گفتم که اگر با من بی‌احترامی می‌کنند شاید چندان مهم نباشد اما این توهین‌ها اگر در حق یک توریست خارجی روا شود آن توریست دیگر پایش را به این مملکت نمی‌گذارد. اینگونه هم از یک منبع درآمدی محروم می‌شویم و هم آبرو و اعتبار کشورمان در دنیا می‌رود.»

«آیا نهادهای دولتی کمکی به لحاظ مالی هم به تو کردند؟» این سوالی بود که سید مهدی حسینی را به لبخندی وا می‌دارد و بعد از مکثی کوتاه می‌گوید: «ابتدا از استانداری استان خودم یعنی خراسان جنوبی و همین‌طور سازمان گردشگری این استان درخواست کردم که برای این سفر که هم جنبه زیست‌محیطی داشت و هم گردشگری و میراث فرهنگی به من کمک مالی کنند اما متاسفانه این کمک مقدور نشد. هیچ نهاد دولتی دیگری هم برای این سفر به من کمکی به لحاظ مالی نکرد. نهادهای مدنی قوی هم که وجود ندارند بتوانند چنین خرج‌هایی بکنند یا اگر هم داشته باشند دغدغه‌شان نیست. فقط مقداری انجمن کوهنوردان ایران به من محبت کرد و مبلغی در اختیارم قرار داد. تعدادی از دوستان هم از من حمایت کردند و لطفشان شامل حالم شد اما عمده مبلغ را خودم شخصا تهیه کردم که یک وام نزدیک به ۷ میلیون تومانی بود. اما این نوع سفرها مخارجش بالاست و پولم ته کشیده و دارم ماشینم را می‌فروشم تا بتوانم مخارجم را در بیاورم.»

از او می‌پرسم این همه خرج و سختی ارزشش را دارد؟ و او آهی بلند می‌کشد و می‌گوید: «ارزش رفاقت بالاتر از این حرف‌هاست. پول تمام می‌شود اما دوباره به دست می‌آید اما رفیقی که رفته، رفته است و تنها کاری که می‌شود کرد این است که عقایدش زنده بماند و چه عقیده‌ای بهتر از دغدغه‌های زیست‌محیطی. مطمئنا جهان جای بهتری خواهد بود اگر ذره‌ای، تنها ذره‌ای، به فکر درخت و حیوانات و جنگل و دریاهایمان باشیم.»

در پایان از او درباره مشاهداتش از محیط‌زیست کشور می‌پرسم. غمی به چهره‌اش می‌نشیند و می‌گوید: «باید به مردم ایران بگویم که هرچه سریع‌تر تمام ایران را ببینند چون واقعا دیگر چیزی از این کشور باقی نمانده است. درباره دریاچه ارومیه که دیگر گفتنی‌ها گفته شده اما درباره جنگل ارسباران چیزی گفته نشده درحالیکه دیگر چیزی از این جنگل نمانده است. تخریب‌گران و سرمایه‌داران به جان این جنگل افتاده‌اند و دیگر درختی برایش نگذاشته‌اند. حجم تخریب بسیار بسیار گسترده است اما سازمان‌های مسئول حفاظت از این جنگل هیچ کاری نکرده‌اند. در مسیر سفرم تخریب‌های زیادی دیده‌ام. آن‌قدر تخریب دیده‌ام که وقتی به هر طبیعت و درخت و کوه و جنگل و دریاچه‌ای می‌رسم به خودم می‌گویم شاید دفعه بعد که از این جا رد می‌شوم اینها نباشند. چون واقعا حجم تخریب‌ها دارد به همه‌جا می‌رسد و هیچ‌گونه جانوری و گیاهی و طبیعتی از دست غارتگران در امان نیست. جاده‌سازی‌های بی‌رویه آن‌قدر زیاد شده که دیگر چیزی به نام جنگل بکر نگذاشته در این مملکت. جاده‌سازی هم هیچ اصولی ندارد و فقط به این دلیل ساخته شده که فلان آقا در فلان شهر عضو شورا یا عضو مجلس بوده و برای خوشایند مردم منطقه و رأی گرفتن در دور بعد جاده ساخته است. بعد از جاده هم ویلاسازی‌ها امان طبیعت را بریده است. در ویلاسازی که یک مدیریت تخریب‌گر پشت قضیه است. چون این ویلاسازی‌ها با قانون جلو می‌روند و گسترش می‌یابند. همچنین وضع تالاب‌های ما بسیار وخیم است. خیلی از تالاب‌ها از بین رفته‌اند و خیلی‌های دیگر هم در شرف نابودی کامل هستند. مثل تالاب شهرستان آستارا در گیلان که دیگر چیزی از آن نمانده است. از تمام این تخریب‌ها دارم عکس می‌گیرم و گزارشش را هم مستند می‌نویسم و به سازمان محیط‌زیست ارایه می‌کنم.» او را تنها می‌گذارم تا به سفرش ادامه دهد و فقط به این فکر می‌کنم امثال امیر و مهدی چه تعداد باید باشند تا فجایع زیست‌محیطی در این مملکت تمام شود و دل زخم‌خورده طبیعت‌مان آرام بگیرد...

احترام به محیط زیست، مبارزه با سرطان

| نیما صائب |

مرگ دو هنرمند ایرانی براثر سرطان طی روزهای گذشته موجی از توجهات را به دلایل و عوامل این بیماری جلب کرد. وقتی مرتضی پاشایی، خواننده پاپ ایرانی در سن سی سالگی و مجید بهرامی، بازیگر سینما و تئاتر در سن سی و هفت سالگی با موهایی ریخته شده براثر شیمی‌درمانی و چهره‌هایی خسته از نبرد با این غول عفریته مرگ این جهان را بدرود گفتند انگار غمی بزرگ بر دل ایرانی‌ها نشست و همگان از خود پرسیدند چه نزدیک است مرگ؟

سرطان در سال‌های اخیر در ایران زیاد شده است. پیر و جوان و زن و مرد هم نمی‌شناسد. کاری هم ندارد که هنرمند باشی و سیاستمدار یا جزیی از مردم عادی. بدجور دارد می‌تازد در این مملکت. افسارش هم از دست ساربان در رفته است. تنها در ۲۰ سال غول زشت سرطان در ایران ۶ برابر رشد داشته است درحالیکه دنیا رو به سمت کاهش این بیماری می‌رود. پس پربیراه نیست گفته‌های چندماه پیش مدیر کل سازمان محیط‌زیست گیلان که «اگر امروز در کشور زلزله‌ای رخ دهد و در آن حتی ۵ نفر کشته شوند کمیته بحران تشکیل می‌شود اما قتل عام شدن انسان‌ها به علت آلودگی زیست‌محیطی مورد توجه قرار نمی‌گیرد.» واقعیت آن است که در ایران آب و خاک و هوا آلوده است و همین آلودگی است که روزانه جان ده‌ها نفر را در ایران می‌گیرد.

آب در ایران آلوده است. لوله کشی‌های آب آشامیدنی در ایران نیم قرن است که دست نخورده‌اند. آن‌قدر جرم گرفته‌اند که آب بیرون آمده از آن قهوه‌ای است و پر از املاح. آبی که حتی بعضا مناسب شست‌وشو هم نیست چه برسد به خوردن. آب‌های معدنی هم اکثرا از کمترین استانداردهای جهانی بهره‌مند هستند و نیترات بالایشان که جزو مواد نگه دارنده آب است، خود عامل سرطان شناخته شده است. آب دریاها و رودخانه‌ها هم از آنجا که به دلیل نداشتن سیستم تصفیه فاضلاب مقصد نهایی تمام کثافات و زباله‌های شهرهای اطراف -از زباله خانگی گرفته تا زباله‌های صنعتی و بیمارستانی —است به شدت بیماری‌زا و ناقل انواع میکروب هستند. اما همین آب برای آبیاری به زمین‌های کشاورزی می‌رود. پس خاک...

پس خاک هم در ایران آلوده است. خاکی که از آب آلوده تغذیه شود، آلوده می‌شود. وقتی خاک زمین مناسب تولید محصول زیاد نباشد پس باید کود بیشتر و شیمیایی‌تر به محصول داد. محصول بزرگ و آبدار و زیبا می‌شود اما پر است از مواد ناسالم و خود یک عامل دیگر بیماری. به میوه‌ها و سبزیجات می‌توانید خوردنی‌های دیگر را هم اضافه کنید که ناسالم هستند. پس بی‌ربط نیست که در ایران دومین عامل ابتلا به سرطان رژیم غذایی نامناسب است. زیرا مواد غذایی که در ایران مصرف می‌شود عمدتا آلوده هستند. از صیفی جات گرفته تا دام و طیور و ماهیان. باغات کشاورزی عمدتا به دلیل نفوذ پسماند فاضلاب‌ها و استفاده بی‌رویه از سموم و آفات کش‌ها و کودهای شیمیایی به منظور بارورتر کردن میوه‌ها و سبزی‌ها، محصول آلوده به بازار عرضه می‌کنند. دریاها و رودخانه‌ها به دلیل سرریز شدن فاضلاب‌ها و نداشتن تصفیه‌خانه ماهی‌های آلوده و مریض پرورش می‌دهند. حتی علفی که دام‌ها می‌خورند نیز ممکن است آلوده به ویروس باشد. همچنین است تغذیه پرنده‌هایی که سر از یخچال خانه مردم در می‌آورند. پرنده‌هایی که در آسمان آلوده زیست می‌کنند...

یعنی هوا هم در ایران آلوده است. این یکی نیازی به توضیحات علمی ندارد. چشم غیرمسلح هم می‌تواند وضع اسفبار هوا را در اکثر شهرهای بزرگ ایران ببیند. بیخود نیست که ۹ شهر ایران در لیست وضع بحرانی هوا قرار گرفته‌اند. یکی از دلایلش ورود سرب ناشی از سوخت بنزین غیر استاندارد در سال‌های اخیر بود. این عامل یکی از اصلی‌ترین عوامل رشد سرطان در شهرهای بزرگی چون تهران است. حتی عده‌ای را بر آن داشت که ایده شکایت از مسئولان وقت را طرح کنند برای آنانیکه ثابت شده بیماری‌شان به خاطر آلودگی هوا بوده است. آلودگی شدید هوا به خاطر وجود کارخانجاتی که معیارهای زیست‌محیطی را رعایت نمی‌کنند و استفاده از بنزین غیراستاندارد در سوخت ماشین‌ها و استشمام بی‌رویه و مستقیم آن توسط انسان‌ها همگی از دلایل اصلی شیوع بیماری سرطان در ایران است. در کنار اینها بگذارید امواج پارازیت‌های ماهواره‌ای که اخیرا سروصدای زیادی هم به پا کرده است. امواجی که در آسمان شهرها آزادانه می‌گردند اما دیده نمی‌شوند و درنهایت بی‌آن که بفهمیم بلای جانمان می‌شوند.

آلودگی آب، خاک و هوا از عوامل اصلی بروز سرطان در دنیا هستند. دلایل دیگری هم برای این بیماری وجود دارد اما دلایل زیست‌محیطی‌اش اینها هستند که ظاهرا هنوز توجه مسئولان را آنچنان که باید و شاید به خود جلب نکرده‌اند. ایران ۶ سال پیش طبق آمار سازمان بهداشت جهانی ۷۰ هزار نفر مبتلا به سرطان داشت و مطمئنا اکنون خیلی بیشتر از این تعداد در لیست بیمارها جای می‌گیرند و باز مطمئنا اگر سیاست‌های زیست‌محیطی در تمام ساخت و سازها و پروژه‌ها و طرح‌ها رعایت نشود و همین روند کنونی ادامه یابد متاسفانه این آمار دلخراش بیشتر هم خواهد شد.

ذره بین

تکمله‌ای به گزارش «شهروند» درباره انتقال آب از خزر به کویر

منتقدان زیست‌محیطی چه می‌گویند؟

| مهدی بازرگانی |

برخی معتقدند ساخت سدهای بزرگ و کوچک در نقاط مختلف، طرح‌های انتقال آب از نقاط پرآب به نقاط خشک‌تر و طرح‌هایی از این دست، طرح‌هایی بوده‌اند که در روند مطالعات کارشناسی آنها به حفظ اکوسیستم به‌طور اعم و به اقتصاد منطقه به‌طور اخص بی‌توجهی شده است. خلاصه‌ای از این انتقادات به شرح زیر است:

۱- وجود ریز گسل‌های فوق‌العاده فعال و لرزه‌زا در دامنه شمالی و جنوبی و حتی مرکز رشته کوه‌های البرز و همچنین گسل‌های دامغان، آستانه، مشا و نیز گسل‌های البرز شمالی و فیروزکوه و گدوگ، چاشم و دیگر گسل‌های فعال موجود که پیامد آنها زلزله‌های مستمر و زلزله‌های قریب به یقین با بزرگی بالاست که به یقین در آینده، احتمال هرگونه برنامه‌ریزی را در زمینه انتقال آب به شدت تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. برای نمونه برخی پروژه‌های اجرا شده در استان سمنان، مانند کانال‌های انتقال آب سیمین‌دشت به گرمسار صدمات بسیاری را در اثر زلزله‌های خفیف تا بزرگ در مقیاس ریشتر و نیز حرکات تکتونیکی متحمل شده‌اند.

۲- اختلاف ارتفاع بین سطح دریای خزر و سمنان؛ در بعضی ارتفاعات مسیر انتقال آب بیش از ۳ هزار متر است. دریای مازندران در سمت ایران حدود ۵۹- و در سمنان ۱۱۹۰+ فوت اختلاف سطح دارد. در این چنین شرایط ناهمواری، انتقال آب نیازمند صرف انرژی بالایی است. به راستی با چه الکتروپمپ‌های قوی و با کدام برق باید این آب را از سلسله جبال البرز شمالی عبور دهند تا به سمنان برسانند؟

۳- به‌رغم نزدیکی پروژه به مناطق حساس زیست‌محیطی و قرار گرفتن در حاشیه خزر، نقشه مناسبی با مقیاس مناسب که قابلیت بررسی داشته باشد، ارایه نشده و تنها تصویر ماهواره‌ای از Google earth ارایه شده که نشان‌دهنده عدم‌وجود دقت در تهیه گزارش است. نقشه طرح باید در برگیرنده موقعیت پروژه‌های اجرا شده در بندر امیرآباد، طرح‌های در دست توسعه در بندر و محدوده طرح انتقال آب، نیروگاه نکا، مراکز جمعیتی موجود در محدوده طرح و غیره باشد. در صورت اجرای این طرح در حقیقت با کم‌اهمیت انگاشتن و در نظر نگرفتن ظرفیت اکولوژیکی منطقه، با وجود صنایع و آلودگی‌های متعدد در منطقه، روند نابودی آن‌جا رقم خواهد خورد، به‌خصوص نابودی منطقه میانکاله به‌عنوان ذخیره‌گاه زیست کره را در پی خواهد داشت، منطقه‌ای که مورد توجه و حمایت سازمان‌های بین‌المللی است.

۴- یکی از اهداف طرح، تأمین آب شرب و کشاورزی در استان سمنان اعلام شده که با توجه به شوری آب دریای خزر نیاز به شیرین کردن این آب وجود دارد. شیرین کردن آب شور با روش تقطیر یا فیلتراسیون از گران‌ترین و خسارت‌بارترین روش‌ها به محیط‌زیست قلمداد می‌شود. مطابق برآوردها هزینه انتقال هر مترمکعب آن -به‌شرط برخورداری از دانش روز و تیم کارشناسی ماهر- بین ۰/۷ تا ۲/۴ دلار برآورد شده است. آیا آبی با چنین قیمت برای کشاورزی ما مقرون به‌صرفه است؟ (میزان تورم در سال جاری به این مبلغ باید اضافه شود)

۵- اجرای طرح انتقال آب از دریای مازندران به سمنان، حجمی عظیم از نمک و دیگر پسماندهای خطرناک را تولید خواهد کرد و سالانه حدود ۶ میلیون تن نمک وارد دریای مازندران خواهد شد، چراکه غلظت خروجی آب شیرین‌کن‌ها، ۵۰ گرم بر لیتر یعنی بیش از ۴ برابر شوری معمولی دریای خزر است. با توجه به حساسیت منطقه دریایی طرح و وجود گونه‌های بومی (۲۴ درصد گونه‌های موجود در محدوده طرح بومی منطقه هستند.)، وجود گونه‌های متعدد فیتوپلانکتون و زئوپلانکتون در منطقه که حلقه اول زنجیره غذایی هستند که در نهایت به فک خزری به‌عنوان گونه‌ای به‌معرض خطر انقراض می‌رسد و نابودی کامل گونه‌های منطقه، حیات جانوری و گیاهی منطقه و آسیب‌های جدی به محیط‌زیست فیزیکی و زیستگاه‌های دریایی و ساحلی را در بر خواهد داشت. توجیهاتی از قبیل رهاسازی پساب در عمق زیاد به هیچ وجه اثربخش نیست.

۶- در مسیر انتقال، شبکه انتقال طرح با رودخانه‌هایی تقاطع دارد که محل تردد و تخم‌ریزی ماهیان هستند، در نتیجه باعث قطع سیکل زیستی گونه‌ها و در نهایت منجر به کاهش تولیدمثل و نابودی گونه‌های رودخانه‌ای در طول مسیر انتقال می‌شود. برای نمونه وجود ماهی سفید، گاوماهیان و ماهیان خاویاری که ارزش زیستی و تجاری دارند باید مدنظر قرار گیرد. با توجه به این که اکثر مردم این مناطق به شغل صیادی مشغولند، از بین رفتن منبع درآمد مردم بومی منطقه و همچنین اثرات جانبی ناشی از آن مانند: مهاجرت، بیکاری و... را به دنبال خواهد داشت. مسائلی که در محاسبات پروژه متاسفانه اصلا به آن پرداخته نشده است.

۷- در طول مسیر بیش از ۱۲۰ هکتار اراضی کشاورزی آبی، ۲۱ هکتار باغات، ۱۰ هکتار دیم و ۹۴ هکتار منابع طبیعی و جنگل از بین خواهد رفت که مورد محاسبه قرار نگرفته است. به این موارد باید هزینه‌های اکولوژیکی و اقتصادی ناشی از نابود شدن گونه‌های اقتصادی و صیادی و همچنین سایر گونه‌های موجود در محل آب شیرین‌کن را نیز اضافه کرد.

۸- نزدیکی به مناطق حفاظت‌شده خیبوس و انجیل سی و عبور ۳ کیلومتر از خط انتقال از داخل منطقه حفاظت‌شده، تهدیدی جدی برای گونه‌های شمشاد خزری، ارس، آزاد و زربین و سایر گونه‌های جنگلی حفاظت‌شده است و همچنین حیات جانوران منطقه به دلیل از بین رفتن زیستگاهشان در فرآیند اجرای پروژه، جزو نکات بااهمیتی است که در طرح نادیده گرفته شده‌اند. این گونه‌های نادر گیاهی براساس ماده یک قانون حفظ حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی مورخ ۷۱/۷/۵ جزو ذخایر جنگلی محسوب می‌شوند و قطع آنها ممنوع است. مساحت و تعداد و نوع گونه‌هایی که در مسیر قطع می‌شوند، مشخص نیست. همچنین این طرح با بند ۳ ماده ۶ برنامه جامع حفاظت از جنگل‌های شمال کشور مصوب ۸۲/۶/۲۴ به شماره ۱۶۲۷۶ت۲۶۲۳۹ه مبنی بر حذف فعالیت‌های عمرانی ناسازگار و مخرب جنگل‌های کشور هم آشکارا مغایرت دارد.

نگاه

واکنش کویرشناس معروف به طرح انتقال آب از خزر به کویر

دکتر کردوانی: آب دریای خزر برای آبیاری کویر مناسب نیست

شهروند | انتشار گزارش امضای ۱۰۰ نماینده مجلس مبنی بر انتقال آب دریای خزر به مشهد در شماره ۴۲۶ (۲۲ آبان) روزنامه «شهروند» و اظهارات برخی از فعالان سیاسی و زیست‌محیطی، واکنش‌های متعددی را در بین علاقه‌مندان به محیط‌زیست برانگیخت. یکی از این واکنش‌ها مربوط به دکتر پرویز کردوانی بود، یکی از کویرشناسان معروف ایرانی. وی که دکترای عمران کویر از آلمان دارد معتقد است آب دریای خزر برای آبیاری کویر مناسب نیست. او می‌گوید: حتی در خراسان شمالی و اردبیل هم نمی‌توان از آن استفاده کرد. کردوانی با ذکر خاطره‌ای از چندسال پیش به سمیناری اشاره می‌کند که درباره آب خزر برگزار شده بود: یکی از دانشجویان دکترای تربیت مدرس گفته بود که چه نعمت بزرگی است برای جمهوری اسلامی؛ زیر کوه البرز را سوراخ و آب را بیاوریم در دشت‌های بین تهران تا قم و آنها را آبیاری کنیم و کشاورزی. او می‌گوید من در همان زمان پاسخ ایشان را دادم که در این صورت دشت‌ها تبدیل به نمک‌زاری سفید خواهند شد. تنها راهش این است که به مازندرانی‌ها و گیلانی‌ها بگویند شما از آب دریا برای کشاورزی استفاده کنید و آب شیرینتان را اختصاص دهیم به جای دیگر.

کردوانی به طرح مهندس هومان فرزاد که از سال ۱۳۴۵ مطرح شد و ایده اصلی طرح‌های کنونی است هم انتقادهایی دارد: طرح فرزاد این بود که می‌گفت در ایران سه چاله پست داریم، یکی چاله جازموریان است، یکی بیابان لوت است و یکی دشت کویر. آب از خلیج‌فارس پمپاژ کنیم و بیاوریم در بیابان لوت، جازموریان و دشت کویر خالی کنیم. در این صورت ۳ تا دریاچه درمی‌آید و همان‌طور که بارندگی شمال از دریای خزر است؛ این جا هم این‌قدر بارندگی می‌شود که دیگر از تهران می‌خواهیم برویم قم، لازم نیست با ماشین برویم؛ با کشتی می‌رویم. گفتم نمی‌شود. چرا که بارندگی شمال تنها از برکت دریای خزر نیست. اگر فقط به خاطر دریا بود، باید میزان بارندگی دور تا دور دریای خزر یکسان باشد. در حالی که بندر انزلی ۲۰۰۰ میلیمتر و آن طرف در ترکمنستان کمتر از ۱۰۰ میلیمتر بارندگی دارد. به دریا نیست، آن کوه البرز است و کوه تالش که رطوبت را می‌آورد و هوای پرفشار سیبری با آن برخورد می‌کند، بالا می‌رود و بارندگی ایجاد می‌کند. ما چنین کوهی در قسمت مرکزی ایران نداریم که پشت دشت کویر یا بیابان لوت باشد که بخواهد رطوبت را بالا بیاورد و تبدیل به بارندگی شود. امکان این هست که شما کانال درست کنید، آب خلیج را هم در بیابان لوت بیاورید؛ اما آب و هوا عوض نمی‌شود. اتفاقا اگر این کار انجام شود، دیگر از تهران می‌خواهید بروید مشهد، دیگر نمی‌توانید. باید از جاده دیگری بروید. چرا که همه جاده آبلمبو می‌شود. حتی تمام قم هم آبلمبو می‌شود. کویری که الان برای ما قابل استفاده است، می‌شود باتلاق نمک‌زار.

کردوانی می‌گوید: انتقال آب به تهران با این حدت و شدت چه معنایی دارد! با چه آبی می‌خواهند برای تهران فضای سبز ایجاد کنند؟ با آب مازندران؛ که باید آملی و بابلی با آن برنج بکارد؟ ۵ سال است یک قطره از آب لتیان را نداده‌اند به ورامین که ۳۶۰ پارچه آبادی دارد، گرفتند برای تهران؛ گفتند پس سد ماملو را لااقل بسازیم بدهیم به ورامین و پاکدشت؛ اما آن را هم دارند می‌آورند برای تهران و افسریه. باز هم تهرانی‌ها قانع نشدند. رفتند گیلان و مازندران. برنجکاری گیلان دارد تعطیل می‌شود و از ۴ سال پیش آبش می‌آید تهران. تهران دارد روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود در حالی که آبی ندارد. الان می‌خواهند از تنکابن آب بیاورند. برنجکاری آن‌جا هم باید تعطیل شود و آبش بیاید تهران. باز هم کم می‌آید، دیگر می‌خواهند چه کار کنند؟